

## سنگ نگاره ی فروهر کوروش بزرگ

کوروش بزرگ در سال ۵۳۰ پیش از میلاد چشم از جهان فرو بست و پسرش کمبوجیه بر جای او نشست و آرامگاه با شکوهی در پاسارگاد برای پدر بساخت و پیرامونش را با گلها و گیاهان و درختانی که کوروش بزرگ دوست می داشت آراسته کرد.



آرامگاه کوروش بزرگ در پاسارگاد

فرمان داد دوتندیس که نشان دهنده ی فروهر کورش بزرگ باشند از سنگ بتراشند و در دو سوی آرامگاه کوروش برپا کنند.



سنگ نگاره ی فروهر کوروش بزرگ در پاسارگاد

یکی از این سنگ نگاره ها در سده ی نوزدهم ترسایی در نزدیکی استخر در دشت مرغاب پیدا شد که به بلندای يك مرد است. این تندیس، کوروش بزرگ را چگونه ای نشان می دهد که دو بال همانند بال شاهین از دو سویش گشوده شده و تاجی به سر دارد که از دو شاخ گاو و دو مار کبرا و نماد های دیگر مصری فراهم گردیده است. این یگانه تندیس ایرانی نیست که با نمادهای مصری آراسته گشته است، در سال ۲۵۱۱ در کاوشهای باستانشناسی که در شوش انجام گرفت تندیس بدون سری از شاهنشاه داریوش بدست آمد که هم اکنون در موزه ایران باستان نگهداری می شود.



تندیس شاهنشاه داریوش

روی این تندیس با سه دبیره ی پارسی - ایلامی و بابلی و هیروگلیف مصری نام شاهنشاه داریوش کنده کاری شده و برنام یا عنوان فرعون بزرگ مصر به او داده شده است. بر روی پایه ی این تندیس هم نگاره هایی از خدایان مصری که در حال گره زدن گل های لوتوس که همان نیلوفر آبی و نماد ایران است و پاپیروس که نشان مصری است (به نشان دوستی دو ملت ایران و مصر) کنده شده است. سنگ نگاره ی فروهر کوروش بزرگ نمونه ی بسیار پرارزشی از هنر کنده کاری در سنگ، در جهان باستان است و از آنچنان والایی برخوردار است که شمار بزرگی از باستانشناسان و دانش پژوهان و دیگر فرزندگان اروپایی را تنها برای دیدن آن به ایران کشانیده است. خوشبختانه این تندیس هم اکنون در دشت مرغاب برپا است و به نوشته ی زنده یاد استاد بهرام فروشی این دشت پاسب همین سنگ نگاره دشت مرغاب نامیده شده است چرا که مردم از دیر زمان پیکر زیبای کوروش بزرگ را با بالهایی که بر شانه دارد یک مرغ آسمانی بشمار آورده و آن دشت را مرغاب نامیده اند.



زنده یاد دکتر بهرام فروشی ایرانشناس برجسته ی روزگار ما در گرامی نامه ای بنام ایرانویچ چاپ دانشگاه تهران که تا کنون شش بار بزرگ چاپ رفته و بی درنگ نایاب گشته است می نویسد: جهانگردان و باستانشناسانی که در زمانهای گذشته به ایران آمده اند، از روی پیکره ی بالدار کوروش بزرگ نگاره برداری کرده و فرتورهایی از آن برداشته اند



### آدم کوراش خشنه یتیا هَخَه مَنه شیا

در همه ی این فرتورها با سه دبیره ی پارسی باستان - ایلامی و بابلی نوشته شده است: آدم کوراش خشنه یتیا هَخَه مَنه شیا که برگردان آن پپارسی امروز می شود: منم کوروش پادشاه هخامنشی. شوربختانه این بخش از این سنگ نگاره درگذرگاه زمان شکسته و از میان رفته است. باستان شناسان نامدار فرانسوی در سفرنامه های خود این سنگ نبشته را بر روی پیکره کوروش بزرگ دیده و از روی آن نگاره برداری کرده اند، جهانگردان و باستانشناسان دیگری نیز این سنگ نبشته را دیده و از روی آن نگاره برداری کرده اند، از نامدارترین آنها می توان از جیمس موریه و سر رابرت کرپرتر نام برد که نزدیک به ۱۸۰ سال پیش آنرا دیده و در گزارش خود از آن نوشته یاد کرده اند.



### آدم کوراش خشنه یتیا هَخَه مَنه شیا

در سال ۱۸۵۱ کشیشی بنام فوستر از این تندیس دیدن کرده و همان چیزی را گزارش کرده است که باستان شناسان دیگر پیش از او دیده و گزارش کرده بودند. در سال ۱۹۰۶ ویلیام جکسن باستانشناس نامدار اروپایی بدیدار این تندیس می شتابد و از روی نوشته ی بالای سر آن نگاره برداری می کند و در گزارش خود می نویسد: بر روی تخته سنگی که ۱۲ پا بلندی و ۵ پا پهنا و ۲ پا کلفتی دارد پیکره ی شاه بزرگ دیده می شود که بر سر آن تاج پادشاهی مصر نشسته و دو بال شاهین بر شانه های او شکوه شاهانه اش را آنچنان به رُخ می کشند که انگاری سرشت ایزدی دارد، این تندیس پادشاهی است بزرگ که بر بالای سرش نوشته شده است: منم کوروش شاه هخامنشی... در دانشنامه ی کلان لاروس نیز فرتوری از این تندیس بچاپ رسیده و زیر آن نوشته شده است: «سنگ نگاره ی کوروش بزرگ شاهنشاه هخامنشی». نکته ی بسیار شایان ژرف نگری در اینجا است که این تندیس پس از دو هزار و پانصد سال همچنان بر پا ایستاده، و ما می دانیم که بسیاری دیگر از تندیسهای و پیکره های سنگی در دشت مرغاب یا تخت جمشید و پاسارگاد بدست روستاییان و شکارچیان بی دانش شکسته و از میان رفته اند، ولی ایزد گونگی این تندیس مردم را از آسیب رساندن به آن باز داشته است. در این سنگ نگاره کوروش بزرگ کفش بپا ندارد، و نیازی هم به کفش ندارد، چرا که این تندیس فروهر اوست، نه پیکر گیتیانه اش. کوروش بزرگ جامه ی بابلی بتن دارد که نشان چند فرهنگی بودن ایرانزمین است امروزه کشورهایی مانند استرالیا و آمریکا به مولتی کالچریزم یا چند فرهنگی بودن خود می نازند، ولی باید بدانند که ایران نخستین گهواره ی چند فرهنگی در تاریخ جهان بوده است. گل نیلوفر آبی بر کناره ی پیراهن کوروش بزرگ نشان ایزد بانوی والاتبان ایرانزمین

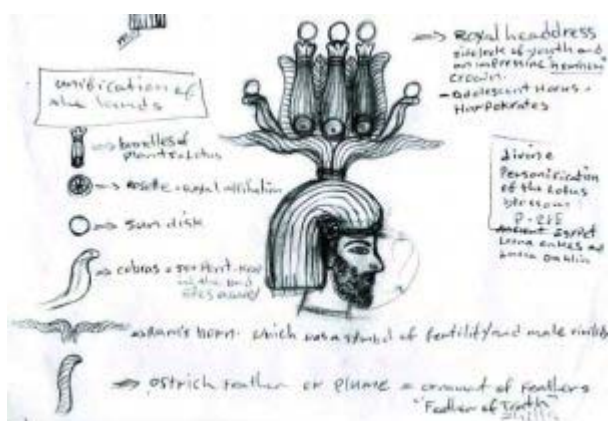


اردویسورَ آناهیتا، ایزد بانوی آبها، و نماد پادشاهی ایرانزمین است، همان است که در تخت جمشید در دست راست شاهنشاه داریوش بزرگ دیده می شود.



نی در دست چپ نشان سیمرغ و گل نیلوفر آبی نشان اردویسور آناهیتا دو زرخدای بزرگ ایرانی هستند

در کنار هم جا گرفتن گل‌های نیلوفر آبی در کناره ی پیراهن کوروش نشان همبستگی ملتها است. همانگونه که گل نیلوفر آبی و پاپیروس مصری در کنار هم در تندیس شاهنشاه داریوش نشان همبستگی دو ملت کهنسال مصر و ایران بوده است. تاجی که بر سر کوروش است تاج پادشاهان مصر است که نماد دیگری است از چند فرهنگی بودن ایرانزمین.



این تاج با شکوه برخی از نمادهای هستی شناسی و جهان بینی مصر کهن را نشان می دهد که با نماد های هستی شناسانه در فرهنگ ایران بسیار نزدیک و در برخی از زمینه ها این همانی دارند مانند: هارأس فرزند خدای آسمان و روشنایی و زندگی در بینش مصری که با ایزد مهر ایرانی این همانی دارد.



أسیریس ( پدر) یا خدای مرگ آیزس مادر یا زن خدای طبیعت، و نیروی زندگی که باواژه (زن) در زبان پهلوی که بُن زندگی است این همانی دارد.



آیزس مادر یا زن خدای طبیعت، و نیروی زندگی که با واژه (زن) در زبان پهلوی که بُن زندگی است این همانی دارد





در زبان پارسی (زن) با (زندگی) و (مرد) با (مردن) هم‌ریشگی دارند. چنانچه در واژه اُمرداد نشان بيمرگی و یکی از فروزه های گوهر هستی بخش اهورا مزدا است



شاخ گاو یا گوسپند نماد تقدس جان در فرهنگ ایران و نماد توانمندی و شهریاری مقدس در فرهنگ مصر و اسرائیل، همانکه دانیال نبی یکی از انبیاء بزرگ بنی اسرائیل در فرگرد هشتم نامه خود در تورات می نویسد: « در سال پادشاهی بل شصر به من - دانیال - رویایی پدیدار گشت، در آن رویا دیدم که من در کاخ پادشاهی شوشان که در ایلام است هستم، در خواب دیدم که در کنار رود اولای ایستاده ام. قوچی در آنجا بود که دو شاخ بلند داشت و بسوی باختر و شمال و جنوب شاخ می کشید و هیچ جانداري در برابرش توان پایداری نداشت، و او هر روز بزرگ و بزرگتر می شد...». و ادامه می دهد: « آن قوچ دارنده ی دو شاخ، پادشاه ماد و پارس است... ». یهودیان که تا آن زمان در اسارت بابلها بسر می بردند رویای دانیال نبی را بشارتی شادی بخش بشمار آوردند و دانستند که زود خواهد بود که بندهای اسارت شان بدست یکی از پادشاهان ایرانزمین گشوده خواهند شد. دیری نپایید که کوروش بزرگ بر تخت پادشاهی نشست و سرزمینهای ماد و پارس را همبسته کرد و بنیاد یک شاهنشاهی بزرگ را در ایران شالوده ریزی نمود، و همان گونه که دانیال در رویای خود دیده بود که آن قوچ، شاخهایش را به غرب و شمال و جنوب می زند، کورش نیز کرانه های شاهنشاهی ایران را در باختر و شمال و جنوب گسترش داد و یهودیان را از بند اسارت ننگینی که دچارش بودند رهایی بخشید و زمینه ی بازگشتشان را بسرزمین خود فراهم آورد تا خانه های افتاده شان را دو باره برافرازند.

در نزد مصریان شاخ گاو نشان باروی و دهش خداوندی است.



### در فرهنگ ایران گاو نماد ستایش جان است

همه ی جانهای پاک در همین واژه ی «گاو» جا داده می شوند، در فرهنگ ایران «گاو» و «آدمی» هر دو از جنس آتش اند، در بندهش آمده است که: اهورا مزدا در پنجمین گامه ی آفرینش گاو را در ایرانویج بر بالای رود وه دانیتی که درمیانه ی جهان است آفرید، آن گاو سپید و روشن بود چون ماه...

پس از گاو سپید و ماه گونه، کیومرث را بر بالای رود وه دانیتی در ایرانویج آفرید روشن چون خورشید...

کیومرث بر سوی چپ و گاو بر سوی راست هرمزد آفریده شدند. والامندی گاو را در فرهنگ ایران در اینجا می توان به روشنی دریافت که:

گاو در سوی راست و کیومرث یا مرد نخستین در سوی چپ اهورا مزدا آفریده شدند بنا بر استوره های دیگر ایرانی، هرمزد گاو را از دست راست خویش و کیومرث را از دست چپ خویش آفریده است.. این گویا ترین نشان ستایش جان در فرهنگ ایران است، همان که از زبان فردوسی بزرگ می گوید:

میزار موری که دانه کش است

که جان دارد و جان شیرین خوش است

و شیخ ابوالحسن خرقانی در تابش این فرهنگ و جهان بینی است که بر سر خانگاه خود می نویسد:

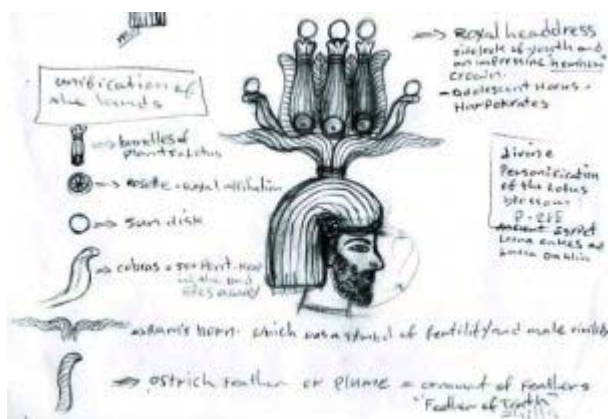
هرکه در این سرا آید نانش دهید و از ایمانش مپرسید، چه آنرا که در پارگاه بارینتعالی به جان ارزد البته بر خان بوالحسن به نان ارزد.

در دنباله ی گزارش بندهش می خوانیم: اهورا مزدا از روشنی و سبزی آسمان تخمه ی مردمان و گاو را فراز آفرید، زیرا این دو تخمه را که آتش تخمه اند نه آب تخمه در تن گاو و کیومرث بداد تا افزایش یافتن مردمان و گوسپندان از آن بود. واژه ی گنوش در اوستا و در سرودها ی زرتشت همان است که امروز گاو می گوئیم، این واژه در بر گیرنده ی همه جانهای سود رسان است همانگونه که واژه ی گرگ در برگیرنده ی همه ی جانهای پلید و آسیب رسان است. در سرود بیست و نهم یسنا یا دومین سرود زرتشت، اهورا مزدا و پرتوهای چند گانه او که وهومن و اشا و گنوش نشن {آفریدگار جهان زنده} هستند، در کنار هم دیده می شوند، و می بینیم که روان گنوش که همان گاو یا جهان زنده باشد بدرگاه اهورا مزدا خروش برمی کشد که برای چه مرا آفریدی، که مرا به کالبد هستی درآورد.. درفش کویان که از پوست گاو ساخته شده بود نشان ستایش جان بوده است، این درفش که در یورش تازیان بر خاک افتاد و بدست تازیان تکه تکه شد و سنگهای گرانبهای آن بتاراج رفت، همواره پیشاپیش سپاه برافراشته می شد تا سپاهیان ایران همواره بیاد داشته باشند که کشتن زیستمندان کشتن زندگی است و آزردهن جان آزردهن خوشه ی جانها است که همان گوهر هستی بخش خدا است، تا رزمندگان ایرانی همواره بیاد داشته باشند که برای پدافند از ارزشهای والای میهنی بمیدان آمده اند نه برای کشتن و آزردهن جان. جایگاه گاو برمایون را در پرورش فریدون فراموش نکنیم که اگر این گاو نبود ما هنوز گرفتار بیداد ضحاک بودیم، گرز ی گاو سری را که فریدون بدست گرفت تا ضحاک را براندازد فراموش نکنیم همان گرز ی که سپس تر آن را در دست رستم می بینیم.. و کلاه خود رستم را که سر گاوی بود با دو شاخ تیز...

بنابراین جایی برای شک ورزیدن بر جای نمی ماند که گاو از والاترین جایگاه در هستی شناسی و جهان بینی ایرانی برخوردار است، از این رو نباید شگفت زده شد که دو شاخ گاو بر تاج کورش چه می کنند؟ همین شاخ های گاو بر سر کورش بزرگ اند که او را شبان ملتها می کنند و نشان می دهند که او شبان جانها است، این واژه ی شبان را پیامبران یهود



برای کوروش بکار برده اند، اشعیا نبی در فرگرد چهل و چهارم از گرامی نامه ی خود می نویسد: خداوند در باره ی کوروش می فرماید که او شبان من است و تمامی مشیتم را به اتمام رسانیده است.



دو مار کبرا که در دو سوی این تاج بر روی دو شاخ گاو بالا برافراشته اند در جهان بینی مصر کهن دور کننده ی چشم بد و در جهان بینی ایرانی بشوند پوست اندازی سالبانه اش نشان نوشوندگی است، (به فرتورهایزیرین نگاه کنیم):







در این فرتور ها که برخی در واتیکان و برخی در دیگر موزه های اروپایی نگهداری می شوند، جوانی را می بینیم که بر پشت گاوی پریده و دشنه ی خود را بر شانه ی گاو فرو برده و یک رشته خون از زیر دشنه ی او جاری است. یک مار پسوی این رشته خون خیز برداشته اند. و در آن پایین یک گزدم دیده می شود که می خواهد تخم گاو را نیش بزند ولی دمش افتاده و توان نیش زدن ندارد. د

ر دو سوی نگاره دو جوان دیگر دیده می شوند که یکی شماله یا مشعل خود را رو ببالا و دیگری شماله ی خود را رو بباین نگهداشته است.

در بالا چهره ی زیبای زنی را می بینم که نگاه او رو بباین است.

آن گاو نماد زمین است، آن جوانی که زانوی خود را بر پشت گاو می فشارد خورشید یا ایزد مهر است، آن دشنه که در دست او است و در شانه ی گاو فرو کرده پرتو خورشید است که بر زمین گسترانیده می شود تا آن را بارور کند، آن رشته ی خون که از شانه ی گاو جاری است نشان جوشش زندگی است که در پی تابش خورشید بر زمین روان است، سگی که پسوی این رشته خون خیز برداشته پیاسبانی زندگی برخاسته است، و آن مار نشان نوشوندگی و تر و تازگی است تا از کهنگی و پوسیدگی زندگی پیش گیری کند و زندگی را بگفته ی مولوی بلخی تازه بتازه و نو بنو بگرداند:

بیخبر از نو شدن اندر بقا

هر زمان نو می شود دنیا و ما

آن گزدم که می خواهد تخم گاو را نیش بزند، نماد اهریمن است ولی در پرتو خورشید که زیست مایه ی زندگانی است زور و توان بلند کردن دم خود را ندارد، آن جوانی که شماله خود را بالا نگهداشته نشان فراشد خورشید در بامدادان، و آن دیگری که شماله ی خود را رو بباین نگهداشته نشان فرو شد خورشید در شامگاهان است، آن زن زیبا که در میانه ی نیم چنبری پایین را می نگرد ایزد ماه است که دو شاخ در کناره های چهره اش ماه نو را نشان می دهند و چهره ی گردش ماه تمام را...

در فرهنگ بابلی هم مار نشان نوشوندگی و تر و تازگی است، یک سنگ نگاره ی بابلی در موزه ی لندن نگهداری می شود که ماری دارد زهر خود را در پیاله ی ماه نو فرو می چکاند...

ماه نو در فرهنگ ایران و در فرهنگ بابلی و نیز در فرهنگ مصر کهن نشان دهنده ی زهدان آفرینش است، اینکه ماری زهر خود را در زهدان آفرینش فرو می چکاند برای این است که پویش نا ایستای هستی را نو بنو و تازه بتازه بگرداند و زهدان آفرینش را تر و تازگی بخشد...

بنا بر این نباید شگفت زده شد که چرا دو مار کبرا بر روی شاخهای گاو در تاج کورش سر برافراشته اند.

می رسیم به بالهایی که بر پیکر کوروش بزرگ دیده می شوند. پیش از اینکه به گزارش این بالها بپردازیم بد نیست که نگاهی به نگاره فروهر داشته باشیم:

نگاره ی فروهر را دستکم از زمان روی کار آمدن پادشاهی ماد در ایران می بینیم، این نگاره چه در زمان پادشاهی ماد و چه در دوران هخامنشی و سپس تر در دوره ی اشکانی و سرانجام در دوره ی ساسانی همواره نشان ملی و میهنی ایرانیان بوده و مردی را نشان می دهد که بالهای شاهین برپیکر خود دارد.

این بالها نشان بلند پروازی و توانمندی و پیشرفت و فراپویی است. ۱

ایرانیان برای آن نیروی مینوی که جهش و جنبش و پیشرفت و فراپویی را در پی می آورد هیچ نمادی را شایسته تر از شاهین نیافتند که هم بلند پرواز است و هم تیز پرواز، بنا بر این آنچه را که نشانه ی فر و شکوه و فرامیگی می دانستند با بهره گیری از نماد های شاهین و آدمی بهم آمیختند و بگونه ای درآوردند که امروز گردن آویز هر زن و مرد ایرانی است.

نگاره ی فروهر چهره و سیمای پیری فرزانه و جهان دیده را دارد دارد. دو بال در پهلوها که هر یک سه پر دارند. این سه پر نشانه ی اندیشه ی نیک- گفتار نیک- و کردار نیک اند که بنمایه فراپویی و پیشرفت بسوی جاودانگیها و بیکرانگیها است. در پایین تنه فروهر سه بخش، پرهایی بسوی پایین است، که نشانه پندار و گفتار و کردار نادرست و یا فرو پایگی هستند. یک دست فروهر اندکی به سوی بالا و به سپینتا مینو اشاره دارد که نشان دهنده سپاس و ستایش اهورمزدا و راهنمایی آدمی بسوی والایی و راستی و درستی است. در دست دیگرش چنبری است که هم نشان پیماندار است و هم نشان توانمندی و شهریاری. ایرانیان در بسیاری از دوره های تاریخ درفشهای خود را به سیمای شاهین آراسته می کردند، بنا بر این مرد بالدار برای ایرانیان به هیچ روی چهره ی ناشناخته ای نبوده است. از سوی دیگر در هستی شناسی یا عرفان ایرانی، آدمی با چهار نیروی بالنده و کارآمد زاده می شود، این چهار نیرو بترتیب چنین اند:

جان - روان - بو - و آئینه یا دین .

جان و روان را می شناسیم و کرد و کارشان را نیز می دانیم، ولی شاید کاربرد بو و آئینه را در نهاد آدمی آنچنان که باید نشناسیم.

بو یا با گویش اوستایی: ( بنوذ ) یکی از نیروهای شناخت شایسته و ناشایسته در نهاد آدمی دانسته می شود، امروزه از داده های دانش زیست شناسی می دانیم که آدمی تنها از راه بوییدن و بدون بهره گیری از دیگر سهش های تنی خود می تواند ده هزار گونه چیز را شناسایی کند، برای نمونه با چشمان بسته و تنها از راه بوییدن می تواند نفت و ماهی و سیر و پیاز و بنزین و گل سرخ و ده هزار چیز دیگر را بشناسد، از اینرو بو یا بنوذ یکی از کارمایه های شناخت شایسته و ناشایسته دانسته شده است، هنوز هم در زبان پارسی زبانزدهایی بکار می بریم مانند: « ... من بو بردم که چنین می شود، یا فلانی بو برده است...».

چهارمین نیروی شناخت شایسته و نا شایسته در نهاد آدمی آئینه یا دین است. آئینه ابزاری است که ما بدستگیری آن می توانیم خود را ببینیم و بشناسیم، این خود شناسی سرآغاز هستی شناسی است، هنوز هم در زبان پارسی زبانزدهایی داریم که می گوید: خود را بشناس تا خدای خودت را بشناسی، کسی که خویشتن خود را نشناسد چگونه می تواند ارزشهای فرمانروای بر هستی را بشناسد؟ برای رسیدن به این گامه ی شناخت باید کار را از خود شناسی آغاز کرد و برای این کار آئینه ای باید..

مولوی بلخی این چهار نیروی درون را چهار پر پرواز آدمی برای پرواز بسوی جاودانگیها و بیکرانگیها دانسته و در جامه بسیار دل انگیزی می گوید:

تو کجا و ره بام و نردبان کجا

تو مرغ چهار پری تا بر آسمان پری

می گوید: تو مرغی هستی دارنده ی چهار پر پرواز که بیارمندی آنها می توانی بر فراز بام هستی در جاودانگیها و بیکرانگیها پرواز درآیی، ترا با بام و نردبان چکار!! این بام و نردبان اشاره به آموزه های دینی و بنیاد های شریعت است که مولوی و دیگر هستی شناسان ایرانی از آن بیزاری نشان می دهند.

بنا بر این چهار پر یا بالهای شاهین بر پیکر کوروش بزرگ نشان دهنده پیشرفت - فراپویی هستی شناسی - والامندی - مهر گستری - شادی پراکنی و آزادمنشی و آزادگی است.

من در سال ۱۹۹۰ بنیاد فرهنگ ایران را در شهر سیدنی بنیاد گذاری کرده و در سال ۱۹۹۴ در جشنواره ی بزرگی که بزرگترین رخداد فرهنگی در برون از مرزهای میهن نامیده شد، تندیس فروهر کوروش بزرگ را در پارک المپیک سیدنی برپا کردم



تندیس فروهر کوروش بزرگ در سیدنی

از همان زمان آرمان برپا کردن این تندیس در دیگر شهرها و کشورهای جهان در دل من زبانه کشید و خواب و آرام از من گرفت، تا آنجا که در سال ۲۰۰۵ بدیدار استاد مهندس هوشنگ سیحون شتافتم و از او درخواست کردم که فرا نمایی برای زیر پای تندیس کوروش بزرگ فراهم آورند. استاد سیحون با رویی گشاده و دستی توانا درخواست مرا پذیرفتند و این فرمانای دلپذیر را برای زیر پای تندیس فروهر کوروش بزرگ آماده کردند.





برای ساختن این تندیس بسراغ نامدارترین هنرمند پیکر تراش استرالیایی که نامی بزرگ در جهان دارد بنام پیتر سکیرهین رفتیم و با او پیمان ساخت این تندیس بسته شد. اینک برای برپا کردن این تندیس در شهرها و کشورهای جهان به دو چیز نیاز داشتیم، یکی بودجه و دیگری پروانه ی برپایی این تندیس در شهرهای بزرگ جهان. در زمینه ی بودجه چنین اندیشیدیم که می توان چند تا از این تندیس ها را به اندازه ی یک متر و هفتاد سانتیمتر ساخت و در برابر دریافت ده هزار دلار به فرهنگیان و ایرانیاران واگذار کرد که شوربختانه بجز شش تا از این تندیس ها خریدار پیدا نکرد و هزینه ای بیش از صد هزار دلار بر دست ما گذاشت ، این زیان تنها برای ساخت این تندیسها بود نه هزینه ی چندین بار سفر به گرد جهان از شهری به شهری و از کشوری به کشوری برای بدست آوردن پروانه ی برپایی این تندیس .

یکی از این تندیسها در سال ۲۰۰۶ به انجمن جهانی زرتشتیان در پاریس ارمغان گردید و استاد دکتر آبتین ساسانفر بیست هزار دلار بابت آن به بنیاد فرهنگ ایران ارمغان کردند.



یکی دیگر در روز نوروز امسال در شهرداری ملبورن برپا شد و با آیین با شکوهی از روی آن پرده برداشته شد.



سومین این تندیسها در روز بیست و نهم اکتب امسال از سوی من به انجمن زرتشتیان سیدنی ارمغان شد



درفش کاویانی



<https://derafsh-kaviyani.com/>  
<https://the-derafsh-kaviyani.com/>

